هو العلیم

اهمیت اطمینان و ثبات قلبی در سیروسلوک

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه۳۱

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وصلَّى اللهُ عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ
وعلى اهل بيته الطّاهرينو اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَاَلَى يومَ الدين

یک روایتی است از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم که می‌فرمایند: ملائکه دائماً در حال سکون و آرامش و طمانینه هستند، به عکس شیاطین و اجنه که دائماً در حال اضطراب و تشویش و حرکت و دلشورگی و عدم طمانینه و عدم ثبات هستند، این روایت، روایتخیلی عجیبی است و حرکت و راه انسان را نشان می‌دهد که انسان در چه وضعیتی باید قرار بگیرد. و می‌تواند خودش را بدینوسیله محک بزند و آزمایش کند، حالِ خودش را ببیند که چطوری است، در موارد مختلف زندگی، در قضایای مختلفی که پیش می‌آید آیا به جزع و فزع و این‌طرف و آن‌طرف و داد و بیداد و اینها می‌پردازد؟ یا اینکه نه، آرام است، یک قضایایی هست که می‌آید و خودش پیش می‌رود و خودش انجام می‌شود و خودش بالاخره به یک نتیجه‌ای می‌رسد.

مرحوم آقا رضوان اللَه علیه و همینطور سایر بزرگان روی این مسئله خیلی تأکید داشتند، مخصوصا نسبت به کیفیت سلوک و حرکت مخدرات، خیلی روی این مطلب تاکید داشتند به جهت اینکه طبعاً نفس یک زن لطیف‌تر از نفس مرداست، و زودتر تحت تاثیر حوادث و قضایا و مطالب قرار می‌گیرد. دیدید بعضیها نشسته‌اند و کاری ندارند و سرشان به ...،

مرحوم علامه طباطبایی رضوان اللَه علیه وقتی که ما خدمت ایشانمی‌رسیدیم خیلی اوقات مخصوصا پنجشنبه و جمعه‌ها، چون آن زمانی که ما آمدیمقم ایشاندیگردرس رسمی‌نداشتند، حالشان دیگر مساعد نبود، فقط روزهای پنجشنبه و جمعه مجالسی داشتند که خصوصی هم بود و ما شرکت می‌کردیم، یا در مشهد که مشرف می‌شدند ما خدمتشان می‌رسیدیم، اگر یک ساعت با ایشانمی‌نشستیم همینطور سرشان پایین بود و یک کلمه حرف نمی‌زدند، همینطور سرشان پایین بود! مگر اینکه از ایشان سوالیمی‌کردیم سرشان را بلند می‌کردند و پاسخ می‌دادند، بعضیها را دیدید اصلًا نمی‌توانند آرام بنشینند، اگر دو دقیقهیک جا نشستند و صحبت نکنند انگار طاق به سرشان خراب می‌شود! ... یک حرفی بزنیم! آقا این قالی رنگش چه جوری است؟ نمی‌دانم این ستون چه رنگی است؟ این پنکه چرا نمی‌چرخد؟ بایدیک چیزی بگویند!

بنزین چیه، گران است، نخود ارزان است، آن گران شده، آن ارزان شده، توجه می‌کنید؟ تمام آن حیثیت وجودی آنها را اضطراب تشکیلمی‌دهد، ما مرحوم علامه طباطبایی را دعوت می‌کردیم منزل خودمان، مثلا نهار یا شام، نهار بیشتر دعوت می‌کردیم، در آن زمانی که درس می‌خواندیم، از وقتی که ایشانمی‌آمدند خودمان هم

نمی‌خواستیم ایشان را ناراحت کنیم، هیچی هم صحبت نمی‌کردیم، به دوستان هم می‌گفتیم که هیچ حرف نزنید، این بزرگوار هم از روی بزرگواری و کرامت خودش می‌پذیرفت و می‌آمدند، از وقتی که می‌آمدند نیم ساعت شام یا نهارمی‌خوردند، بیشتر شام بود می‌خوردند و بعد هم یک نیم ساعت میوه‌ای و اینها، اصلًا ایشان صحبت نمی‌کردند، همینطور [ساکت بودند] فقط یک تشکر می‌کردند: خیلی لطف کردید و فلان از اینجور صحبتها، هیچ دیگر صحبت نمی‌کردند، و همین نشستن با ایشان برای ما بهره بود! همین که می‌نشستیم و به ایشاننگاه می‌کردیم، به سکون ایشان، به آرامش ایشان، به طمأنینه ایشان، به وقار ایشان، به آن متانت ایشان، بهره می‌بردیم و روی ما تاثیرمی‌گذاشت، این قضیهبرما تاثیرمی‌گذاشت، اینطور نبود که یک شامی‌باشد و بعد هم ایشان بروند و خداحافظی کنند، تاثیرمی‌گذاشت و به خاطر آن تاثیر بود که مرتب دعوتشان هم می‌کردیم و یااگر مجالسی بود ...

این به خاطر این است که در این حال شخص به همان عالم ملائکه و عالم سکون و عالم اطمینان، اتصال پیدا کرده، نفسش اتصال پیدا کرده، وقتی که اتصال پیدامی‌کند شما می‌بینید آرام هستید، وقتی که اتصال پیدا نکرده خب! مجبور است به جاهای دیگر اتصال پیدا کند، هیمی‌خواهید حرف بزنید و این چیه، آن چیه، روزنامه چی نوشته، رادیو چی گفته، هر چی گفته که گفته! توجه می‌کنید؟

و این اضطراب موجب می‌شود که ما هیچ حرکتی نتوانیم بکنیم، بنده نسبت به این مسئله تضمینمی‌دهم، صد هزار سال ذکر یونسیه انجام بدهیم، به جای چهارصد دفعه، چهار هزار دفعه بگوییم! خوب است؟ اما اگر این حال را داشته باشیمیک سر سوزن حرکت نداریم، صد هزار سال، چرا؟ چون درست در مسیر خلاف داریممی‌رویم! ذکر را داریممی‌گوییم، خب نوار ضبط صوت هم می‌گوید و بهتر از ما! یک آدم خوش صدا و قشنگبگذارید برایتان چهارهزار تا، لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ [سوره انبیاء، آیه ۸۷]، همینطور نوار بچرخد و بخواند. هیچ فایدهای ندارد، چرا؟ چون نوار است، ضبط است، دستگاه است، جان ندارد تا این ذکر با ملکوتش آن جان را عوض کند و تغییر بدهد، جامد است، پلاستیک است، کائوچو است، شیشه است، آهن است، توجه کردید؟ آن که جان ندارد، دارد یک عملی را انجام می‌دهد.

در وقتی که ما این حال را داریم، شدیم نوار ضبط صوت! خب بگو، صد تا بگو، دویست تا بگو، چهارصدتا بگو، هشتصد تا بگو، هیچ فایده‌ای ندارد چرا؟ چون در مسیر آن عوالم ربوبی که مسیر ثبات است، ما قرار نداریم، در خلافش قرار داریم که مسیر تشویش، مسیر جنبش، مسیر اضطراب، مسیر حرکت، مسیر تغییر و تحول، مسیر ناآرامی‌و ناپایداری است.

شما وقتی که فکرتان یک جای دیگر است، ذهنتان وقتییک جای دیگر است، آیایک مسئله ریاضیمی‌توانید حل کنید؟ سه چهارتا را می‌گویید پانزدهتا، فکر یک جای دیگر است، آن دیگریک ضرب است

چه برسد به اینکه حالا بخواهد یک معادله و اینجور چیزها هم بخواهد حل کند! چون فکر یک جای دیگر است و نمی‌شودآن را تمرکز داد در یک جا، انسان نمی‌تواند در دو جا فکر کند، هم ذهنش مشغول باشد به یک مطالبی و هم ذهنش بخواهد تمرکز کند روی حل یک مطلب ریاضی، عین همین قضیه مربوط می‌شود به حرکت انسان و به حضور انسان و به صعود انسان، با فکری که در جای دیگر است و آرامشی که وجود ندارد ما نمی‌توانیمیک نماز با حضور قلب بخوانیم، این نمی‌تواند اینطور باشد، فایده‌ای ندارد، با فکری که در جای دیگر است انسان نمی‌تواندیک صفحه قرآن با تدبر و با تفهم بخواند، با فکری که در جای دیگر است انسان نمی‌تواند ذکر و ورد الهی را بر زبان بیاورد، فکر جای دیگر است.

مرحوم آقای حداد رضوان اللّه علیه به من می‌فرمودند وقتی که می‌خواهی فلان ذکر را بگویی، باید متوجّه این معنا بشوی و قبلا ذهن و فکر خود و نفس خودت را آماده و مستعد برای این مسئله قرار بدهی، اگر قرار ندهی فایده‌ای ندارد ویا خیلی حالا فایده‌اش کم است، نمی‌گوییمفایده ندارد ولی خیلی کم است، فایده‌ای ندارد و همینطور هم هست.

می‌خواهید امتحان کنید، یک ذکر را در حال توجه بگویید، و یکیرا هم همینطوری در حال خواب آلودگی و ... یا اینکه مثلا فرض بکنید که ذهن مشغولیت دارد حالامی‌ببینید که تاثیر نداشت، فایده ندارد.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله می‌فرمایند: ملائکه در حال سکون هستند، یعنی در حال آرامش هستند، ذکر خدا را می‌گویند ولی آرام هستند، اضطراب ندارند، به تکالیف‌شان عمل می‌کنند ولی آرام هستند، مدبّرات هستند، نظام عالم را تنظیم و تدبیرمی‌کنند ولی آرام هستند، اضطراب ندارند حالا چه می‌خواهد بشود! حالا چرا اینجوریمی‌شود! یک وقتی اینجوری نشود! حالا اگر یک وقتی آنطوری شد ما چه کار بکنیم! از اینها ندارند. از این چیزهایی که ما داریم آنها ندارند، می‌آیند زلزله می‌آورند آرام هستند، صاعقه می‌آورند آرام هستند، باران می‌آورند آرام هستند، ملائکه رحمت، ملائکه غضب، هر کدام از اینها را بخواهید نگاه بکنید در عین انجام تکلیف در حال آرامش و سکونت این مطلب را انجام می‌دهند، دلهره ندارند، اضطراب ندارند، هول و ولا در دلشان نیست که چه خواهد شد، می‌بینند امر پروردگار است و باید انجام بشود تمام. این امر پروردگار باید در آنجا انجام بشود تمام، این فرد باید در فلان جا زاییده بشود، این فرد باید در فلان جا قبض روح بشود، هر کدام از این دو که دو عمل مخالف انجام می‌دهند فقط عملشان مخالف است، در دلشان آرامند، یکسانند، مثل آبی که ...، مثلا این آبی که الان در اینجا هست من الان تکان دادم تکان خورد وگرنه ساکن بود، ملائکه دو عمل انجام می‌دهند، دو عمل مخالف انجام می‌دهند، چند عمل مخالف هم انجام می‌دهند ولی دلشان در انجام این اعمال آرام است، یک جا باران می‌آورند آرامند، یک جا قحطیمی‌آورند آرامند، یک جا سبزه می‌رویانند آرامند، یک جا زلزله می‌آورند آرامند، در هر جایی هر عملی که انجام می‌دهند در حال آرامش انجام

می‌دهند چرا؟ چون خدا ساکن است، خدا دارای اطمینان است و این متصل به آن مبدأ است و از آن مبدأ می‌گیرد و از مبدأ سیرابمی‌شود و اشباع می‌شود لذا آرام است. چون می‌داند امر الهی خواهی نخواهی باید تحقق پیدا بکند.

یکی از دوستان از قول یک شخص طبیبی بود که در همدان بود در همدان طبیب بود، طبیب قدیمی‌بود، نه از اینهایی که آمده‌اند و عطاری درست کرده‌اند، نه! طبیب واقعی و درس خوانده و حاذق، خدا رحمت کند دو نفر بودند یکی به نام مرحوم آقا سید احمد علی خسروی اگر اشتباه نکنم، من هم دیده بودم ایشان را، یک دفعه هم پیشش رفته بودم ایشانمی‌گفت ما با یک شخصی اختلاف پیدا کردیم و قرار شد برویم دادگاه، شب قبل از اینکه برویم دادگاه یک ندایی رسید: ان اللَه شاء ان یراک محکوما خدا می‌خواهد تو را محکوم ببیند، صبح بلند شدیمبا خیالجمع، بلند شویم برویم، تمام شد، کارمان تمام شد، بلند شدیم و رفتیم و حق با ما بود، حق با ما بود، بلند شدیم و رفتیم در دادگاه و دادگاه هم ما را محکوم کرد و بلند شدیم رفتیم پی کارمان! خیلی راحت! نه اینکه حالا اخم بکنیم و نمی‌دانم چرا اینطورشد، بالا و پایین و بزنیمش ...، ان اللَه شاء ان یراک محکوم، باید محکوم بشوی! مگر قرار بر این است که همیشه انسان حاکم باشد؟ یک دفعه هم محکوم بشود! آرامش حاکم می‌شود باید آرام باشد، محکوم می‌شود باید آرام باشد، بالاخره این دنیا دست دیگری است، این تقدیر دست دیگری است، تدبیرش با دیگری است، و انسان باید به وظیفه خود عمل کند.

روایت دیگری از رسول خدا هست که میفرمایند: لولا تکثیر فی کلامکم و تمریج فی قلوبکم لرایتم ما اری و لسمعتم ما اسمع[1] اگر زیادی سخن در گفتار شما نبود، زیادی سخن یعنی آدم بنشیندهی هر چه بخواهد بگوید، هر چه که دلش می‌خواهد بگوید، حرفهای کشک و بی‌خود و صدمن یک غاز، اگر زیادی سخن و گفتار در کلام شما نبود و اضطراب در نفس شما نبود آنچه را که من می‌بینم شما هم می‌دیدید، خیلی عجیب است! یعنی پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌فرماید: آنچه را که من می‌بینم شما هم همان را می‌دیدید! و آنچه را که می‌شنوم شما هم می‌شنیدید، از حقایق عالم سَر در می‌آوردید، از مسائلش سردرمی‌آوردید، البته این مطالبی است که حالا انشاء اللَه در مجالس عنوان به طور مبسوط اگر خداوند توفیق بدهد به عرض رفقا و دوستان می‌رسانم، اینجا خب به عنوان خلاصه و مختصر عرض شد.

یعنی این زیادی سخن گفتن و اشتغال ذهنی باعث می‌شود که آن استقراری که لازمه حرکت و عبور نفس است آن استقرار را ما از دست می‌دهیم، آن ثبات را از دست می‌دهیم، ذهن فقط این طرف و آنطرف می‌گردد، اینجا چیه؟ آنجا چه خبر است؟ کی آمده؟ کی رفته؟!

---

[1] تفسیر المیزان، ج ۵، صفحه ۲۷۰

مرحوم پدر ما می‌رفتند کربلا زیارت عتبات منزل استادشان مرحوم حداد، یک ماه، دو ماه و گاهی بیشترمی‌ماندند، کاری نداشتند به اینکه کیمی‌آید و کیمی‌رود، چه صحبتهایی هست، ایشان با چه کسانی ارتباط دارد، افراد مختلف می‌آمدند آنجا، ولی ایشان می‌رفتند و می‌نشستندیکگوشه و فقط نظر به استادشان می‌کردند و به هیچ چیز دیگر فکر نمی‌کردند و سهمشان را می‌گرفتند و نصیب‌شان را برمی‌داشتند و می‌آمدند ایران. افراد دیگری هم بودند در همان موقع، فقط کارشان این بود: چرا این آمد؟ چرا این رفت؟ چرا آقا این را راه داد؟ چرا آن کس را که از این بهتر است راه نداد؟ فضول! آخر به تو چه مربوط است؟ آخر تو کی هستی؟ آخر اگر تو هستی پس اسمت خودت را استاد بگذار، چکار داری فلان کس می‌خواهد بیاید، چکار داری آن نمی‌آید، چکار داری آن را راه می‌دهند ...

خب نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه اینمی‌شود که آن شخصیمی‌شود که آخر عمر مطرود و مورد غضب مرحوم آقای حداد هست، خب لابد اسمش را هم شنیده‌اید، و پدر ما هم می‌شود علامه طهرانی با این وضع و با این خصوصیات! این نتیجه آن و این هم نتیجه این.

او در آن جایی که بود در حال سکون بود، آن در حال اضطراب بود، او در حال اطمینان و آرامش و ثبات بود، آن همه‌اش در حال تغییر و تحول و این چرا اینطور شد و چرا آن آمد و چرا این رفت، چرا فلان کس آمده، و چرا آقا دارند به او اقتدا می‌کنند ...، به تو چه مربوط است که دارند به او اقتدا می‌کنند؟ مگر تو وکیل و وصی دیگران هستی؟! مگر تو وکیل و وصی دیگران هستی؟! راهت دادند و آمدی اینجا، کلاهت را بالا بینداز و سجده شکر به جا بیاور وگرنه این را هم ازتومی‌گیرند! این را هم ازتومی‌گیرند. همین که راهت دادند برو خدا را شکر کن. آن کسانی که حوصله ندارند اصلًا با افراد سر و کله بزنند و بیا و برو کنند و خب حالا در را باز کردند و گفتند آقا بفرما، دیگر چرا سوال می‌کنی؟ چرا استادت را مورد نقد قرار می‌دهی: برای چه آقای فلان آمده، برای چه شما به او اقتدا کردید؟! برای چه و برای چه ندارد! بیا نفعت را ببر.

اینها افرادی هستند که همینطورمی‌مانند! و رشد نمی‌کنند، چیزهایی که به آنها داده می‌شود رشد باطنی در آنها ایجاد نمی‌کند، یک مسائل ظاهر است، آن که رشد باطنی در او ایجادمی‌شود ممکن است ظهور هم نداشته باشد، طی الارض هم نکند، از غیب هم خبر ندهد، امّا اینها فایده‌ای ندارد، امّا آن چه که دارد در او اثر می‌گذارد آن مهم است. این آقا خیلی مطالب و خیلی مسائل را هم حتی به ما می‌گفت، از خیلی از اسرار هم برای ما پرده برمی‌داشت ولی چی؟ همه‌اش ظاهر است، درون تاثیر نگذاشته، نفس را برنگردانده، تغییر ایجاد نکرده، یک رنگ و لعاب و یک نقاشی و خصوصیاتی ایجاد کرده و این مسکین هم به همین دل خوش می‌کند و غافل است از اینکه چه اکسیر و کیمیایی را دارد از دست می‌دهد، از آنطرف خبر ندارد.

ولی اینشخص، نه، ساکت و آرام می‌آید و می‌نشیند و بدون این مطالب قسمتش را می‌گیرد و بلند می‌شود

و می‌رود. لو لا تکثیر فی کلامکم و تمریج فی قلوبکم لرأیت ما أری و لسمعتم ما أسمع، شما آنچه را که من می‌بینممی‌دیدید، و آنچه را که می‌شنوممی‌شنیدید.

مرحوم آقا بارها می‌فرمودند: رفقایی که در جلسه می‌آیندو دلشان با هم متحد است و با هم در حال تعارض نباشند، اگر یک فیضی بر آن جلسه بیاید به همه آنها تقسیممی‌شود، اما اگر در میان این جمع یک نفر باشد، دو نفر باشند، که اینها آن آمادگی را نداشته باشند، ذهن‌شان نسبت به هم درگیر باشد، نسبت به هم اختلاف داشته باشند، یا این باعث می‌شود که اصلًا فیض نیاید در آن مجلس، یا .... لذا ایشان بارها به افراد می‌فرمودند بروید بیرون، جلوی فیض دیگران را نگیرید، بروید بیرون از مجلس، بیرون بروید هر وقت مشکلتان را حل کردید بعد بیایید در جلسه، حتی جلوی خود من به بعضی‌هامی‌گفتند. یا اینکه اگر فیض آمد به این دو تا کار نداره، به این سه تا کار نداره، می‌آیدنسبت به افراد دیگر. لذا بارها می‌شدکه ما مشاهده می‌کردیم در آن موقع ومی‌دیدیم، یعنی دوستان می‌گفتند، هر دو اینهایک مطلب را در یک آن احساس می‌کردند! بعد به همدیگر چشمک می‌زدند! می‌گفت آره ما هم فهمیدیم، یا مثلًا، برای ما نقل می‌کردند. چرا؟ چون الان هر دو در یک جا قرار دارند، هر دو در یک سمت ایستاده‌اند، هر دو در یک افق در اینجا قرار دارند خب هر دو می‌گیرند، خدا که با کسی قوم و خویشی ندارد!

وقتی که آن فیضمی‌آید، نگاه می‌کند ببیند چه نفوسی مستعد است می‌رود همانجا، از آن نفوسی که مستعد نیست رد می‌شود و می‌رود، امواج رادیوئیرا دیده‌اید؟ از دیوار رد می‌شود و به یک جا می‌رود، شما یک رادیو را وقتی که باز می‌کنید، موج اینجا هست، بسته به اینکه رادیو چیه، این موج می‌آیدو این رادیو شروع بکار می‌کند، آنطرف رادیوهم اگر رادیویی باشد دوباره می‌بینیدآن هم همین موج را گرفت.

شما اگر صدتا رادیو هم بگذارید در اینجا، همه اینها وقتی که موج مشخص بشود می‌بینیدیک نفر در صد دستگاه دارد صحبت می‌کند! یکی است و اختلاف ندارد، این رادیو مزاحم با این نیست، مزاحم با آن نیست، همه یک سخن را می‌گیرند، همه یک مسئله، این نفحات الهی هم به همین قسم است.

فلهذا مسئله بسیار مهم و قابل اهمیت برای ما این است که شرائطی را به وجود بیاوریم که هر چه بیشتر در زندگی آن حالت سکونت و آن حالت آرامش و آن حالت ثبات را ایجاد کنیم. اگر این کار را کردیم از این زندگی بهره می‌گیریم و جلو می‌رویم، اگر نه! آمدیم به خلافش عمل کردیم، مسائلی را به وجود آوردیم، قضایایی را به وجود آوردیم، پدیدههایی را به وجود آوردیم، به ابزاری متوسل شدیم که آن ابزار فکر و ذهن و قوای ما را در اختیار بگیرد و از آن حالت ثبات و حالت آرامش ما را تغییر بدهد بدانیم هیچ فایدهای ندارد و از جمله اینها همین موبایل است! این آفتی که امروز دارد تمام خانوادهها را دربرمی‌گیرد. بگذریم از خطرات و مفاسدی که مترتب بر این هست و قضایایی که بر این مسئله مترتب است، و خدا می‌داند که در این فضاهای

دیگر، اخبارش یک وقتی به گوش ما می‌رسد. در مقدمه کتاب حیات جاوید (ترجمه و شرح وصیتنامه امیرالمومنین علیه السلام) آنجا بنده چه عرض کردم؟ چه در آنجا آوردم؟

خب این چرا باید اینطور باشد؟ مسائلی که ما مشاهده می‌کنیم، به گوشمان می‌رسد، اینهایک قضایایی است که کم کم کم ممکن است خدایی نکرده به یک مطالب جدی برسد، شیطان از هر راهی برای سد شدن و مانع شدن حرکت انسان بهره می‌گیرد، از هر راهی، اگر از راه حرام شد، دزدی و غیبت و تهمت و نمی‌دانم غل و غش و تعدی و ظلم و امثال ذلک می‌آید از آن راه انجام می‌دهد، اگر نشد از یک راه دیگر وارد می‌شود و سرانجامش به آنجا می‌رسد، ارتباطاتی که الان در این موبایل و اینها هست یا در قضایای اینترنتی که الان هست، دارد به مرتبه فاجعه می‌رسد! در جامعه ما، البته من انکار نمی‌کنم که بسیاری از این موارد در جای خودش مفید است، امّا این مفید بودن تا چه حد است؟ وقتی شما یک کارد دست می‌گیرید می‌خواهید یک خیار را پوست بگیرید، بایدیک اندازه‌ای برای این مرور دادن چاقو روی خیار قرار بدهید، آن اندازه زاویه‌اش تغییر بکند یک دفعه دیدید! دستتان را بریدید! چرا؟ آن زاویه این قدر شد، باید زاویه این قدر باشد، اگر زاویه این قدر باشد این خیار را پوست می‌کنید و می‌کنید و می‌کنید، حالا اگر زاویه زیاد شد روییک خیار، می‌بینیدیک دفعه رفت روی انگشتو آن را بُرید. چون زاویه عوض شده، زاویه تغییر کرده، زاویه‌ای که باید سه درجه باشد این زاویه چهل و پنج درجه شده، سی درجه شده، خب وقتی شما حرکت بدهید این کارد که نمی‌ایستد، به زور شما می‌آید پایینو می‌زند دست شما را می‌برد.

می‌گویند چاقو را از بچه بگیرید چرا؟ چون زاویه را نمی‌تواند تنظیم کند، بچه می‌تواند؟ یک بچه دو ساله، سه ساله می‌تواند زاویه را تنظیم کند؟ نه! اینجوری برمی‌داردمی‌زند به جایپوست کندن آن را می‌کند در دستش و از آنطرف درمی‌آورد، می‌گویند چاقو را از دستش بگیرید، تنظیم زاویه نمی‌تواند بکند، با وسائلی که امروزه در موبایل و در اینترنت فراهم شده می‌توانیم بگوییم که بیش از نود درصد مورد استفاده‌اش به مسائل خلاف و به مسائل انحراف کشیدهمی‌شود، یک ده درصدی و پنج درصدی اگر موردی نداشته باشد. و از همه اینها عجیب‌تر و خطرناکتر این است که ما مشاهده می‌کنیم بسیاری از این قضایا و از این ارتباطات در ارتباط با اجنبی و مرد غریبه قرار می‌گیرد!، در فلان برنامه، فلان مرد پیغام فرستاده، یک مرد غریبه غلط می‌کند برای زن نامحرم پیغام بفرستد، چه پیغامی! حالا فوقش یک شعر است، اصلا به چه حقی بایدیک همچنین عمل حرامی‌انجام بدهد؟ حالا شعر شعر است، ببینید شیطان از راه وارد می‌شود، یک شعر حکیمانه، شعر حکیمانه را برای رفیق مردت بفرست چرا براییک زن می‌فرستی؟ به تو چه مربوط است که الان باید این به دستش برسد و بهره‌مند بشود؟ تو کی هستی؟! تو خودت هزار اشکال داری، هزار نقطه ضعف در نفست داری، هزار گیر داری، هزار مسئله داری، می‌گویند فلان کس در گروه است، برای چه فلان کس در گروه است؟ به چه حقی

در گروه است؟

حرفهای خوب می‌زند، ولی این حرف را با یک محرم بزند، برای چی؟ مانع نیستم برای اینکه فرض بکنید که اگر یک شخصی محرم زنی هست، برای شوهرش، شوهرش است برای زنش، مطالب، مطالب خوب و مفید و حکمتآمیز بفرستد، چه اشکالی دارد؟ خوب است. اولًا که رفع دلتنگیمی‌کند و بعد ممکن است چیزهای خوبی گیربیایدو بفرستد و مفید است برای زندگی هیچ اشکالی ندارد، ولی زن و شوهر، چرا برای غریبهمی‌فرستی؟ به چه حقییک زن وقتی برایک زن دیگریک پیغاممی‌فرستد او می‌آید آن پیغام را به شوهرش نشان می‌دهد و می‌گوید فلان زن فرستاده، این حرام نیست؟ یک زنی برداشته به یک زن دیگرپیامی فرستاده و او بگوید این را فلانی برای من فرستاده! به چه حقی؟ به چه دلیلی؟

پس این حرفهایی که ما از بزرگان برای رفقا و غیر رفقا نقل کردیم، این حرفها کجا رفته. آیا شما مطمئن هستید وقتی که این پیغامی‌را که یک رفیقتان برایتان فرستاده، یک فکاهی برای شما فرستاده، یک کلام حکمتآمیز، بسیار خب، آیا شما مطمئن هستید وقتی که این را نشان شوهر می‌دهید در ذهن او توهم و تخیلیو چیزی پیش نیاید، می‌توانید گارانتی کنید؟ یک همچنین مسئله‌ای را می‌توانید تضمین بدهید؟ وقتی که نمی‌توانید پس بدانید این عمل حرام است، برای شما فرستاده بسیار خب بخوانید و بعدش هم پاک کنید، یا اصلا نگه دارید باشه، بدون اینکه مرد نامحرم مطلع بشود، اگر می‌توانید نگه دارید، نگه دارید، نمی‌توانید اسمش را پاک کنید، اسمش را پاک کنید، یایک زن نامحرم بتواند نگه دارد خب اسمش را پاک کنید.

خب انسان خیلی کلمات خوب پیدامی‌کند از اینطرف و آنطرف، خود من هم همینطور هستم، وقتی کتابیمی‌خوانم، وقتی که می‌بینمیک شعر خوب هست، همیشه هر وقتی که من یک سخنی را گوش می‌دهمیک کاغذ و یک قلم روی میزم هست، تا می‌بینم برمی‌دارم و شعر را می‌نویسم، یا آن سخن را می‌نویسم، یا آن روایت را می‌نویسم، همین امروز داشتم بالا یک کتابی را مطالعه می‌کردم راجع به ...، ارتباطی هم با این مسائل نداشت یک دفعه به یک روایت برخورد کردم عجب! در این روایتیک کلامی‌است که همان مطلبی را که ما نسبت به یک قضیه می‌گوییم این روایت عیناً دارد بیانمی‌کند، برداشتم و در دفترم نوشتم، روایت صحیح و از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله آمده و از امام رضا علیه السلام هم نقل شده.

آدم همیشه باید به دنبال کسب علم و کسب معرفت و حکمت و امثال ذلک برود، ولی جا دارد، می‌گویند آقا اینیک شعر است، چیزی نیست، حالا مسئله‌ای نیست، آقا چه اشکال دارد این قضیه، حالا شما آن دکمه را نزن، نپذیر، شیطان می‌آید وسوسه می‌کند آقاجان! آن کسی که می‌آید و اسم خودش را، شکل خودش را، صورت خودش را در آنجا می‌گذاردیعنی دارد به همه می‌گوید این منم! این صورت و شکل و برایک دیو دوپا گذاشته یا برای من و شما گذاشته؟ می‌گوید این من هستم، قیافه من این است، ای کسانی که من را

داریدمی‌بینید، من یک همچنین وضعی دارم، یک همچنین شکلی دارم، یک همچنین تیپی دارم، یک همچنین وضعی دارم، اینها درست است؟ چرا به جای شکل خودت یک گل نمی‌گذاری؟ چرا به جای شکل خودت یک منظره نمی‌گذاری؟ یک منظره قشنگ بگذار، بعضی جاها که دیدیم که اصلًا به به به، ماشاء اللّه، مثل اینکه آخر الزمان شده، اصلًا نه حیایی دیگر مانده، نه شرمی‌مانده نه ارزشی باقی مانده، همه با هم محرم و همه با هم بگو و همه با هم، همه چی، همه چی به هم ریخته.

همین مسائل بود و هست که ما می‌بینیم در جامعه چه قضایا و چه مطالبی را به وجود آورد، آماری که گاهی اوقات به دست من می‌رسد وحشتناک است، وحشتناک است، از همین برنامه‌هایی که این برنامهها انسان را به اینجامی‌رساند، من مخالف با این برنامه نیستم مثل بعضی‌ها که اصلًامی‌گویند اصل برنامه حرام است، نه من قائل به حرمت نیستم و هیچ اشکالی هم ندارد، ولی به جای خود و در مسیر شرع باید انجام بگیرد نه خلاف شرع، و با تسامح و تساهل و به هر جهت و به هر کیفیت. تمام اینهامی‌آید در ذهن زن و ذهن مرد هی خیال ایجادمی‌کند، هی خیال ایجادمی‌کند، توهم ایجادمی‌کند و چهمی‌کند، بعد آنوقت چطور ما دیگر با این اوضاع می‌توانیم نماز بخوانیم؟ تا کار به جایی رسیده که تمام زندگی ما شده موبایل! خانم در آشپزخانه می‌رود موبایل را با خودش می‌برد، بگذار آنجا بابا می‌سوزی! روغن روی دستت می‌ریزدمی‌سوزی، تا یک صدای زنگیمی‌آید حالا این دارد کدو و بادمجان سرخ می‌کند این کیه ...؟!

این را می‌گویم تشویش و تمریج قلب. در حال سکون، الان کی زنگ زد؟ الان کی پیغام فرستاد؟ الان کی، الان کی، خواب شده موبایل، آشپزخانه شده موبایل، نماز شده موبایل، موبایل را برمی‌داردمی‌گذاره روی سجاده که یک وقتی این پیغام از دستش نرود! توجه می‌کنید؟ خب این دیگر چه نمازی است؟ این دیگر چه قرآنی است؟ این دیگر چه زندگی است؟ که تمام ذهن طرف از وقتی که بلند می‌شود، قبل از اینکه برود وضو بگیرد و نماز بخواند موبایل را باز می‌کند، که در این شب تا صبح کی برایش پیغام داده. این زندگی شد؟ این زندگی شد؟ که همه وقت مفید و قابل استفاده انسان منحصر بشود در موبایل؟

بنده هم موبایل دارم روی میز است، نگاه می‌کنم، زنگ می‌زند، جواب نمی‌دهم حوصله ندارم، می‌بینم هم کیست، می‌دانم کیهست، ولی مگر انسان مجبور است حرف بزند؟ نخیر! دیروزیکی تماس گرفته بود، چند دفعه هم با من تماس گرفت، می‌دیدم، بله، قشنگ نمره‌اش رامی‌دیدم، بعد گفت آقا ما چند دفعه تماس گرفتیم و شما جواب ندادید؟ گفتم بله نمره شما را دیدم و جواب ندادم! دیدم و جواب هم ندادم!

کی ما را مجبور کرده برای اینکه هر که تلفن می‌کند جواب بدهیم؟ کی همچنین چیزی گفته؟ شایدیکی خیلی بیکار باشد! خیلی آدم علافی باشد، خیلی آدم محملی باشد، مگه ما هم باید همینطور باشیم؟ آن که ساعت دو و نیمیا سه بعدازظهر برمی‌دارد تماس می‌گیرد، فکر نمی‌کند که آدم خواب است یا بیدار است؟ هی

در در در! آیا باید جواب این را داد؟ این به درد طویلهمی‌خورد! نه به درد یک ارتباط سالم و یک مکالمه مفید و ارتباط مفید.

این مسئله آمده زندگی همه را دستخوش تغییر و تحول قرار داده و باید به هوش بود، مواظب بود، شیطان فقط سراغ آنهایی که چادر ندارند نمی‌رود، سراغ چادر چاق چورها هم می‌آید، چطوری که آمده! سراغ آنهایی که اهل نماز نیستند فقط نمی‌رود، سراغ آنهایی که نماز شب هم می‌خوانندمی‌آید، سراغ همه می‌آید، فقط سراغ آن کسانی که در خیابان راه می‌روند نمی‌رود، سراغ معممش هم می‌آید، معمم! سراغ همه می‌آید و همه را هم از راهش، و همه را هم از راه خودش، قشنگ می‌آیدیکی را با یک شعر فکاهی، یکی را با یک شعر حکیمانه، یکی را با طنز و یکی را هم با صور مستهجن و یکی هم با روایت، با حدیث، با قرآن، با کلام خوب، کم کم کم کم، مثل اینکهیک چیزی دارد می‌شود، یک قضیه‌ای مثل اینکه دارد اتفاق می‌افتد، هر کسی با جای خودش، هر شخصی را با راه خودش و با مسیر خودش و با همان وضعیتی که پیدامی‌شود.

تماس گرفته یکی به من:

آقا فلان شخص خیلی شخص خوبی است اشکال نداره که ما سوالهایمان را از او بکنیم؟

نخیر شما سوالاتتان را بروید از یک کس دیگر بکنید.

آخه کلام ایشان بیشتر به دل ما می‌نشیند!

آهان چی شد؟ بیشتر به دلت می‌نشیند؟ آن کسی که من تو را به او ارجاع دادم، هم سوادش بیشتر است و هم به مطلب بیشتر وارد است. چی شده که کلام او بیشتربه دلتمی‌نشیند؟ چه قضیهای اتفاق افتاده؟ این خطر است، خطر اینجاست، این مسئله مسئله‌ای است که ما باید مواظب باشیم، یکی از این مسائل اگر اتفاق بیفتد چهل شبانه روز اگر ما نماز شب بخوانیم و دعا بخوانیم و ذکر بخواهیم بگوییم، همه را به باد می‌دهد! همه را به باد می‌دهد، انگار نه انگار که اصلًا مطلبی اتفاق افتاده، انگار نه انگار که مسئله‌ای اتفاق افتاده!

مرحوم آقا رضوان اللَه علیه خدا رحمت‌شان کند، الان که نگاه می‌کنیممی‌بینیم حق با آنها بود، وقتی که منزل احمدیه طهران را ساختند، خب آن منزل تلفن نداشت، بعد ایرادمی‌گرفتند، اشکال می‌گرفتند، حالا اقوام و غیر اقوام، آقا سید محمد حسین چرا تلفن نمی‌گذاری؟ ایشانمی‌گفتندمن از اول گفتم اصلًا سیم تلفن در لوله‌ها نیاورند که بعد بخواهیم حالا ...، وقتی منزل را ساختند سیم تلفن در لوله‌ها نبود! همین سیم چراغ و از این چیزها بود، بعد از گذشت سالها کهدیگر قضایا تغییر پیدا کرد و یک مقداری فرق کرد، تلفن هم آنجا آوردند، دیگر الان شده تلفن یک وسیله ...،

حالا اگر قرار باشد این تلفن خودش آفت بشود برای زندگی، خب این چه حسنی دارد؟ چه حسنی دارد؟ که خودش بشود آفت برای زندگی، برای سعادت، برای حرکت، اینها چیه؟ اینها وسائل و اسباب شیطان

است.

اینها خب تلفن است دیگر، تلفن که اشکال ندارد، باز هم صد رحمت به تلفن، همان تلفنهای سابق، قبل از این موبایل و از این تشکیلات و مسائل امروزه که هر ماه دارد یک چیزی اضافه می‌شود، یک تکنولوژی و مسئله جدیدی دارد پیدامی‌شود و تمام اینها در راستای براندازی ریشه خانواده‌ها و جوامع اخلاقی و از بین بردن آن خصوصیات مفیده‌ای که بتواند انسان را رشد بدهد. البته همانطوری که عرض کردم اگر خانواده‌ای باشند که بتوانند اینها را در راستای خودشان به کار ببرند، اشکال ندارد، مسئله‌ای نیست، تازه اگر در صورتی که برایشان تشویش نیاورد، اضطراب نیاورد، و شیطان هم بلد است از کجا وارد بشود.

شمایک دفعه نگاه می‌کنید دو روز، سه روز، ده روز، بیست روز گذشت خبری نیست، سی روز گذشت مسئله‌ای نیست، نه آقا ما کاری انجام نمی‌دهیم، چند نفری هستیم و خلاصه برای همدیگر شعر می‌فرستیم، برای همدیگر پیغام می‌فرستیم، برای همدیگر ...، آیا برای همیشه هم همینطور خواهد بود؟ یک دفعه در این وسط ممکن نیست یک دفعه چیزی بیاید و برود؟ پیغامی، مطلبی، مسئله‌ای تغییر کند؟ یک تکنولوژی جدیدی بیاید، مطلب جدیدی بیاید، یک دفعه بدون اینکه توجه داشته باشیدمی‌بینید قافیه را باختید، اینهایی که بنده خدمت دوستان عرض می‌کنم از روی هوا نمی‌گویم، بنده با این مطالب ارتباط دارم، با اشخاص ارتباط دارم، نامه‌هایی که برای بنده می‌آید، پیغامهایی که می‌آید، مسائلی که می‌آید، آمارهایی که برای بنده می‌آید اینها مسائل دارد، جنبه تهدید دیگر دارد به خودش می‌گیرد. توجه می‌کنید؟

اینیک مطلبی بود که خواستم خدمت دوستان عرض کنم و بگویم که این مطالبی که امروزه ما داریم مشاهده می‌کنیم که می‌آیند و تمام زندگی را این قضایا و مطالب گرفته، اولًا اگر بخواهد این پیغام به گوش نامحرم برسد این حرام است، ثانیاً هیچ استبعادی نیست که در این فاصله یک مورد انحرافیک مرتبه ایجاد نشود، ثالثاً این باعث می‌شود که تمام وقت و زندگی همه صرف همینگونه مسائل بشود و انسان از مسائل خود زندگی هم بیفتد. مسائلی که مربوط به زندگی است، غذا درست کردن، نمی‌دانم تنظیم امور، تمیزی خانه، از همه اینها گذشته رابعاً با تشویش و اضطراب و مسائلی که به وجود می‌آید جلوی حرکت نفس گرفته می‌شود، این را چه می‌کنید؟ بر فرض هم که آن مطالب نباشد، انحرافی هم نباشد، همین که تمام فکرش در این است کی برایش الان پیغاممی‌دهد، آن یکیمی‌خواهد چه شعربخواند، آن یکی نمی‌دانم لطیفه و جکی دارد می‌خواهد بفرستد، آن یکیمی‌خواهد، همه‌اش آن یکی، آن یکی، همه ٢٤ ساعت می‌شود آن یکی، کی دارد چی کار می‌کند، پس کیمی‌خواهی به نمازت برسی؟ کیمی‌خواهی به زندگیت برسی؟ کیمی‌خواهی به شوهر و بچه‌ها و اینهامی‌خواهی برسی؟ کیمی‌خواهی به خودت و فکرت و مسائلت برسی؟ کیمی‌خواهی به مطالبی که در اختیار شما قرار داده شده برسی؟ این کتابها، این نوارها، این مسائل به اینها پس کی می‌خواهیم برسیم؟ هان؟ این که

همه زندگی شد تتتتت، همین! این زندگی شد؟ کی می‌خواهیم پس به اینها برسیم؟

اینجاست که دیگر انسان باید زرنگ باشد، متوجه باشد، و خلاصه بداند امروز پنجشنبه که رفت دیگر جایش نمی‌آید، فردا جمعه است، چهارشنبه دیروز بود، چهارشنبه رفت ما امروز وارد پنجشنبه شدیم، چهارشنبه کاری انجام دادیمیا ندادیم؟ اگر انجام ندادیم دیگر نمی‌آید، فاتحه! آنوقت روز قیامت که نگاه می‌کنیدمی‌بینید چهارشنبه روز فلان پرونده‌اش چیه؟ خالی است، آن صفحه خالی است، چیزیدر آن نوشته نشده! مواظب باشیم که خداوند دو عمر به ما نداده، یک عمر داده و نسبت به مدت آن عمر هم هیچ تضمینی نکرده تا فردا هستیم یا نیستیم، تا یک ماه دیگر هستیم یا نیستیم، هیچ تضمینی برای این مسئلهنیست.

به قول مولانا:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق *** نیست فردا گفتن از شرط طریق

ابن الوقت یعنی همین الان، یعنی همین الان را می‌پاید، الان را دارد پیگیریمی‌کند و الان به دنبالش است، نیست فردا گفتن از شرط طریق، انسان بیاید و بخواهد بگوید خب حالا فردا وقت داریم فعلًا امروز را بگذرانیم، فردایی هم داریم، نه! هیچ حساب و کتابی در این زمینه نیست.

البته بعضی از سوالاتی که شده خب بهتر است به صورت خصوصی باشد تا اگر مطلبی به نظر بنده می‌رسد اسم خود شخص هم باشد این را به طور خصوصی عرض کنم، چون مسئله‌ای است که مورد عمومی نیست.

سؤال: می‌خواستم از محضر حضرت عالی راجع به کاشت ناخن‌های لاک زده که اخیراً مد شده بدانم، نظر به اینکه بقیه مراجع نظر به حرمت آن به صورت دائم داده و آن را مانعی برای غسل و وضو می‌دانند زیرا خود عضو از بین نرفته و سالم است.

جواب: همانطوری که بنده بارها عرض کردم در سایت و اینها منتشر شده، از نظر بنده ایراد ندارد و مانعی ندارد، در صورتی که دوام داشته باشد، به عنوان دائم باشد، همان حکم ناخن را پیدامی‌کند، اشکالی ندارد، ولی اگر آن به طور موقت هست در موقع وضو باید آن را برداشت و روی آن ناخن اصلی باید وضو گرفت و همینطور غسل انجام داد.

یک مطلب دیگری هم که خدمت دوستان عرض کنم این است که بعضی‌هادیده شده، حالا یک عدهای هستند که اینها ناخنهایشان را بزرگ می‌کنند و اینقدر هم می‌رسد، حالا چه زن یا مرد و خب اینها مشخص است که خیلی هواس درستی ندارند ولی اگر ناخن آن مقداری که باید در موقع وضو یا در موقع غسل باید آن با آب تماس داشته باشد همین مقدار متعارف است، یعنی فرض کنید که یک مقداری که حدود یکی دو میلیمتر، دو سه میلیمتر، در این حدود متعارف است، بیش از آن مقدار اگر ناخن، ناخن طولانی بود دیگر بیش از آن مقدارش لازم نیست که آب بگیرد، مثلا فرض کنید که بعضیها ناخن دارند تا آنجا، یا بعضی از این هندیها

هستند از این افرادی که در آنجا هستند تا چند متر هم حتی ناخنشان می‌رسد، نه! آن دیگریک عضو زائد هست و آن مشمول وجوب طهارت نخواهد شد.

بنابراین اگریک شخصی ناخن خودش را بیش از اندازه طولانی کرد، حتی ناخن اصلی، فقط به اندازه همان یکی دو سه میلیمتر اول باید آب با آن تماس پیدا کند و نسبت به بقیه لازم نیست، نسبت به کاشت هم همینطور است. بقیه مطلبی را که ایشان فرمودند مطلب خصوصی است و عمومیت ندارد.

سؤال: آیا من وظیفه دارم با همسرم به خانواده‌اش که در طهران هستند و می‌خواهد هر دو سه هفته به آنها سر بزند با او باشم؟ یامی‌توانم در خانه به انتظار او بمانم ولو چند روز هم طول بکشد، چون من در خانه خود بیشتر آرامش دارم، خیلی با خانواده‌اش اختلاف داریم.

جواب: این مسائل باید با خود همسر حل بشود، نباید اختلاف با آنها موجب بشود که انسان از حدود راه خارج بشود و این قضیه به قطع ارتباط منتهی بشود و در بعضی از اوقات انسان احساس می‌کند که نکند که این کم کم برای او تبدیل به یک حالت انانیتی بشود که حالا به حساب سلوک و اینهامی‌خواهد بگذارد و از آن وظیفه بخواهد رویگردان بشود، زن باید از شوهر اطاعت کند و اگر شوهر از او می‌خواهد که با او به سفر برود باید با او به سفر برود و نباید با او مخالفت کند، می‌تواند این مسائل را با او به یک نحوی که کمتر موجب برخورد خواهد شد حل کند، علی کل حال مخالفت با همسر صحیح نیست.

سؤال: شما بارها فرموده‌اید که بمحض اینکه یک زن چون و چرا برای شوهر بیاورد باخته است و دیگر تمام اعمال او خراب و ضایعمی‌شوند، اگر حرف زور یا قضاوت ناصحیح باشد چه؟ چون من آنقدر ناامیدمی‌شوم که از اعمال واجبم فاصله می‌گیرم و فکر می‌کنم که وقتی اعمال من قبول نیست دیگر چرا باید انجام بدهم؟

جواب: خب ببینید این مطالبی را که ما عرض می‌کنیم اینها مطالبی است که از بزرگان شنیده‌ایم، ان‌شاءاللَه از خودمان چیزی اضافه نکنیم، این مطالب مطالبی است که از ائمه راجع به اطاعت زن از شوهر رسیده و در همین موارد است که انسان باید صبر کند، من الانیک مثالی برای شما زدم، راجع به مرحوم آقا سید احمد خسروی که گفتم شب خواب دیده بود که به او می‌گویند که فردا تو در این محکمه محکوم خواهی شد، خیلی خب با آغوش باز رفت و پذیرفت و هیچ مشکلی هم پیشنیامد، خب حالا فرض کنید این شما هستید، چه خواهد شد؟ اگر خدا در خواب شما بیاید بگویدخانم فردا ساعت ۱۰ شما با شوهرتان یک مشاجره‌ای خواهید کرد و در عین حال هم که می‌دانید حق با شماست شما با او دعوا نکنید که نخیر و اینطور نیست و تو بیخودمی‌کنی و تو فلان، خیلی خب حالا اگر قرار بشود خدا شب در خواب به شما بگوید که در این مسئله و در این قضیهشما ساکت باش! چه کار می‌کنید؟ همین کار را انجام بدهید! چه تفاوتیمی‌کند؟

خیال نکنید وقتی که انسان در این موارد ساکت شد باخته است، بله برده است، آن یکی باخته است، البته در خیلی موارد ممکن است انسان متوجه نباشد، شاید آن هم تقصیر ندارد، آن هم حق را به جانب خودش می‌داند و می‌گوید باید اینطور باشد.

حالا یک وقتی یک کسی هست اصلًا غرض دارد و مرض دارد هیمی‌خواهد با زنش یکی به دو بکند، خیلی خب حسابش جداست، در این موقع هم انسان بایدرعایت بکند، ولی گاهی اصلًا شخص خیالمی‌کند، تصور می‌کند که حق با او است و زنش اشتباه می‌کند، زن هم خیالمی‌کند که حق با اوست و مرد اشتباه می‌کند، هر دو با هم، خب در اینصورتیکی اینمی‌گوید، یکی او می‌گوید، یکی اینمی‌گوید، یکی او می‌گوید، یا اینکه نه یک جا باید این وسط قطع بشود، آنکه قطع می‌کند برده است، آنکه می‌آید اینغائله را ختم می‌کند برده است، آنکه می‌آید این وسط می‌گوید بسیار خب هر چه تو بگویی حق با تو است، آن یک پله آمد بالا، آن ماند پایین، این آمد بالا، آن پایین، خب چرا شما می‌گذارید آن بیاید بالا شما پایین بمانید؟ شما بیایید بالا، بگذارید آن پایین بماند، فرض بکنید که بله من گفتم و زنم را هم محکوم کردم: دیدی حق با من است؟ بسیار خب حق با شماست، ان‌شاءاللَه در آینده روشن می‌شود و خدا روشن می‌کند که حق با شماست! من فعلًا حرف و صحبتی ندارم، شما یک پله بالا رفتید، و چه بسا همین روش موجب تنبه او هم بشود.

سؤال: آیا ممکن است ولی خدا به خاطر یک مصلحت‌هایی کارهایی از قبیل دروغ، خلف وعده، انجام بدهد اگر نه پس چرا آقای قاضی با آنکه او را در مشهد دیدند او کاملا انکار کردند؟

جواب: ببینید مرحوم قاضی که انکار کردند این مسئله را، نگفتند که نه من نبودم، گفتند که تو از کجا یک همچنین حرفیمی‌زنی مگر من را دیدی؟ مگر .... یک وقتیمی‌گوید نه من در مشهد نبودم و تو من را ندیدی و خلاف داریمی‌گویی، اینمی‌شود دروغ، یک وقتی انسانمی‌تواند یک جور دیگر صحبت بکند که دروغ هم نشود، در عین حال هم اثبات مطلب را نکند، از کجا؟ مگر من را دیدی؟ اشتباه نکردی؟ شاید اشتباه کرده‌ای ویک کس دیگری را به جای من دیده ای!

دروغ نمی‌گوید، به این کیفیت انکار هست، نه اینکه بخواهد دروغ بگوید، علی کل حال ولی خدا دروغ نخواهد گفت.

سؤال: مرحوم حداد فرمودند که آقای انصاری شاگردان خود را از یک راه به مقصد می‌رساندند، آنها چه‌راههایی بوده و ...؟

جواب: این مطلب را خود مرحوم آقا چون توضیح ندادند لذا بنده هم معذور هستم.

سؤال: من به همسرم می‌گویم علامه از تمام اولیاء قبل بالاتر است اما همسرم می‌گوید کار تو نیست قضاوت کنی، حق با کدام‌مان است؟

جواب: گفت که حق با لیلی است یا مجنون؟ گفت حق با علی است! حالا یا علامه بالاتر است یا دیگران بالاترند، همه اینها بندگان خدا هستند، بندگان صالح خدا هستند و بندگان مقرب هستندو ما که علم و اطلاع نسبت به مرتبه آنها نداریم خب چرااز اول بیاییم خودمان را در دردسر بیندازیم و بگوییم این بالاتر است یا آن بالاتر است؟ مگر شما به مراتب علامه پی برده‌اید؟ یا به مراتب گذشتگان پی برده‌اید؟ به این مسئله توجه داشته باشید، مرحوم آقا هفت سال پیش علامه طباطبایی در قم هم درس می‌خواندند و هم دستور می‌گرفتند، وقتی که رفتند در نجف، هفت سال در نجف پیش مرحوم علامه طباطبایی و چهار سال آخر، سه سال آخر را پیش مرحوم آیت اللَه انصاری همدانی دستور می‌گرفتند، این شد چند سال؟ چهارده سال، دو هفت تا چهارده تا! سال آخر با مرحوم حداد آشنا می‌شوند، خب قضیه‌اشرا هم در کتاب روح مجرد آورده‌اند و رفقا خوانده‌اند، که ایشانمی‌فرمودند: وقتی که ما به مرحوم حداد این کسانی که می‌گویند آقای حداد استاد آقا نبوده رفیق آقا بودهاینها به این مسئله توجه کنند رسیدیم دیگر به همه چیز رسیدیم! چهارده سال آن هم یکی مثل مرحوم آقا با آن ید و بیضایش که سلوک و درس و بحث و ذکر و برنامه تربیتی و اینها داشته، تازه می‌گوید ما به همه چیز رسیدیم.

این قضیه که بنده نقل می‌کنم شاید چهارده سال یا دوازده سال بعد از این واقعه بوده، دوازده سال هم پیش مرحوم آقای حداد بودند تا این قضیه اتفاق افتاد و بعد از این هم بودند، منتهی این قضیهرا که می‌خواهم نقل بکنم این است، این دوازده سال را به اضافه آن چهارده سال بکنیدمی‌شود ٢٦ سال، یاچهارده سال است که ٢٨ سال است، یا اینکه دوازده سال است که ٢٦ سال است، علی کل حال از ٢٦ سال کمتر نیست، قطعاً نبوده، بلکه بله، همان ٢٧ سال بوده، چون سن من در آن موقع ١٣ سال بود، ٢٦ یا ٢٧ سال بوده، بعد از ٢٧ سالیک بار ایشان که از سفر کربلا آمدند ایران، بعدازظهری بود که یکی از دوستانشان که هنوز در قید حیات است، آن موقع من یادم است که آمد برای دیدن ایشان، سؤال کرد که حال آقای حداد چطور بود؟ ایشان فرمودند چه می‌گویی آقا؟ چه می‌گویی آقا؟ چه می‌گویی؟ ما امسال یک مسئله‌ای را این بار از ایشان دیدیم، یک قضیه‌ای را دیدیم، که کمی‌از بسیار از بسیار از بسیار، چند دفعه هی گفتند از بسیار آن را، کمی‌از آن را برای آقای سبزواری که ایشان از یکی از بهترین شاگردان مرحوم آقای انصاری بوده، که او هم آمده بوده از ایرانبه کربلا و اتفاقاً او هم ظاهراً در منزل خود مرحوم حداد یا در آن منزل بوده یا نبوده، آن هم با اهل بیتش آمده بوده در آنجا، برای او که نقل کردم تا یک هفته گیج شده بود، گیج بود!

ولی برای فلانییک شخص دیگر، نقل کردم او گفت مطلب همین است، یعنی ایشان بعد از ٢٧ سال هنوز علم و اطلاع به ولی خدا پیدا نکرده بود. کی؟ مرحوم آقا! نه بنده و امثال بنده! توجه می‌کنید؟ روایت عجیبی امام رضا علیه السلام دارد در بحث امامت که کجا می‌تواندواوهام عقول شما برسد به آن چه را امام علیه السلام

رسیده، البته ولی خدا خب در یک مرتبه پایین‌تر و زیر سایه امام است.

می‌بینید! ۲۷ سال پیش علامه طباطبایی و مرحوم آقای انصاری و ۱۳ سال هم پیش آقای حداد بوده، تازه این مقدمه بوده برای سالهای بعدی، نه اینکه این آخر قضیه بوده! وقتی که من به مرحوم آقا می‌گویم آقا شما این روح مجردی که برای استادتان آقای حداد نوشتید مطالبی گفتید که تابحال من از شما هم نشنیدم، گفتند آقا سید محسن این چیزهایی که ما گفتیمیک دهم آنچه را که نمی‌توانیم بگوییم هم نیست، یک دهم آنچه را که نمی‌توانیم بگوییم، درست شد؟

پس بنابراین بهتر است ما این بحثها را اصلًا کنار بگذاریم، حالا این بالاتر است، آن بالاتر است، همه بالا هستند، همه مشمول رحمت خدا و عنایت خاص خدا هستند، مهم این است که ما اینجا چه کاره هستیم؟ این مهم است، بالا بودن آقا یا آقای حداد و مرحوم قاضی دردی از من دوا نمی‌کند، آنچه که درد را دوا می‌کنداین است که آیا به راه اینها هستم یا نیستم؟ این درد من را دوا می‌کند وگرنه بقیه حرفها زائد و وقت تلف کن است، این بالاست! و آن پایین است! و ... اینها همه وقت تلف کن و صد من یک غاز [نمی‌ارزد.]

آنچه که به درد من می‌خورد چیست؟ آن مهم است، بلند شویم بیاییم این‌طرف و آن‌طرف، مجلس تشکیل بدهیم و نمایش و همایش و نمی‌دانم چی چیو آرایش و از اینجور چیزها، وقتی قرار باشد راهمان ۱۸۰ درجه با مسیر آقا متفاوت باشد که چییعنی؟ به چه درد می‌خواهد؟ آن مهم است.

سؤال: اگر بخواهیم فکر کنیم به چه چیزهایی فکر کنیم؟

جواب: به هر چیزی که برای آن طرف تو می‌تواند مفید واقع بشود به آنها فکر کنید.

خب دیگرما بیش از دوبرابر آنچه را که مجاز بودیم صحبت کردیم، یعنی به ما چهل تا چهل و پنج دقیقه اجازه داده شد و الان حدود یک ساعت و نیماست که در خدمت دوستان هستیم، ان‌شاءاللَه در یک فرصت دیگر. من می‌خواستم به همین سؤالات در این دفعه پاسخ بدهم ولی دیدم این مطلب، مطلب مهمی‌است لذا جسارت کردیم خدمت رفقا و دوستان، خب اینهارا همه می‌دانند نیاز به تذکر ندارد، ولی از باب اینکه بالاخره سخنی هم از ما شنیده باشید، از همین باب جسارت کردیم و این مطالب را عرض کردیم.

ان‌شاءاللَه خداوند قدم همه ما را مستقیم و مستدام و با ثبات بدارد و مسیر ما را در مسیر شیطان و انحراف قرار ندهد و آنچه را که موجب از دست دادن فرصت و از دست دادن عمر و وقت و از دست دادن استعدادهایی است که خداوند به ما عنایت کرده ان‌شاءاللَه ما را از آنها بر حذر بدارد.

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد